

طرح سي ساله و اشننگتن براي كنترل نفت خليج فارس

نوشته: رابرت دريفوس

مجله مادر جونز، آپريل 2003

ترجمه: مرتضي محيط - نيويورك

سي سال است كه منطقه خليج فارس نقطه ي هدف گيري شده از سوي گروه پرنفوذی از طراحان سياست خارجي آمريكا بوده است كه عقیده دارند دولت آمريكا براي دستيابي به سلطه جهاني بايد كنترل نفت اين منطقه را به دست گيرد

مايكل كلر نويسنده كتاب "جنگ بر سر منابع" ميگويد: "هدف از كنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان يك اهرم قدرت است و نه يك منبع سوخت. تسلط بر منطقه خليج به معنای داشتن كنترل روي اروپا، ژاپن و چين است. اين كار به ما قدرت كنترل باز و بستن شير نفت را خواهد داد."

اگر تمام كره زمين را براي يافتن سرزميني بگرديم كه در جهت برپا ساختن يك امپراتوري آمريكايي اهميت حياتي داشته باشد، اولين جا خليج فارس بايد باشد. شنهاي بيابان اين منطقه، دو بشكه از هر سه بشكه نفت موجود در جهان را در دل خود نهفته دارد. ذخائر نفتي عراق به تنهائي بيش از مجموع ذخائر موجود در روسيه، ايالات متحده، چين و مكزيك تخمين زده شده است. اكنون سي سال است كه منطقه خليج فارس نقطه ي هدف گيري شده از سوي گروه پرنفوذی از طراحان سياست خارجي آمريكا بوده است كه عقیده دارند دولت آمريكا براي دستيابي به سلطه جهاني بايد كنترل نفت اين منطقه را به دست گيرد. اين رويکرد كه حين بحران انرژي سالهاي دهه 1970 شكل گرفت و از آن هنگام به بعد توسط يك نسل از سياستگذاران صيقل خورد، جسورانه ترين بيان خود را در سياستهاي دولت كنوني جورج بوش یافته است؛ دولتي كه در برنامه خود در حمله به عراق و مستقر كردن رژيمي دست نشانده و اشننگتن در آنجا، از هر دولت ديگري در آمريكا براي تبديل منطقه خليج فارس به يك مستعمره آمريكا نزديكتر شده است. بينش ژئوپولتيك برانگيزنده سياست كنوني دولت آمريكا در هجوم به عراق آن است كه عامل كليدي براي امنيت ملي آمريكا همانا سلطه ي جهاني يعني برتري كامل بر هرگونه رقيب بالقوه است. ايالات متحده براي رسيدن به اين هدف نه تنها بايد قادر به اعمال قدرت نظامي خود در هر نقطه از جهان و در هر زمان باشد، بلكه منابع كليدي ثروت جهان را نيز - كه مهمترين آن نفت، بويژه نفت منطقه خليج است - بايد كنترل كند. از ديدگاه راست هاي افراطي مستقر در كاخ سفيد و پنتاگون كه تعيين كننده سياستهاي كنوني دولت آمريكا هستند، اهميت حياتي منطقه خليج فارس تنها از جهت سهم آن در تامين انرژي ايالات متحده نيست (چرا كه در سالهاي اخير منابع ديگر جهان از اين جهت اهميت بيشتري یافته اند) بلكه از آن جهت مهم است كه اين منابع به ايالات متحده اجازه ميدهد شريان حياتي انرژي جهان را در دست داشته باشد تا بتواند رقباي بالقوه را از دستيابي به آنها محروم سازد. چاس فريمن سفير سابق ايالات متحده در عربستان سعودي در دوره رياست جمهوري بوش اول ميگويد: دولت آمريكا "اعتقاد دارد كه براي دسترسي به منابع انرژي بايد بر آنها كنترل داشته باشي. تفكر غالب در دولت اين است كه پايان گرفتن جنگ سرد شرايطي را براي ايالات متحده فراهم آورده است كه بتواند اراده ي خود را بر جهان تحميل كند. و آنها كه توان تعيين مسير رويداها را از طريق اعمال قدرت دارند وظيفه دارند چنين كنند. ايدئولوژي آنها اين است."

در این دیدگاه ایدئولوژیک، عراق گنجینه ای است که از جهت اهمیت بی همتا است. نفت خام عراق برخلاف نفت موجود زیر خاک یخ بسته آلاسکا یا نهفته در زیر جلگه های آسیای مرکزی و یا زیر امواج توفانی دریاها، به آسانی و با هزینه های ناچیز یک دلار و نیم برای هر بشکه - ارزان ترین هزینه ممکن - قابل دسترس است. همین حالا [ماهها قبل از حمله به عراق] شرکتهای نفتی آمریکا در حال ملاقات با اپوزیسیون عراق در خارج و مذاکره برای تقسیم این غنائم بادآورده میان خود هستند.

اما شرکتهای نفتی و دیک چینی هدفشان فقط تسلط بر این منابع نیست. هدف آنها بسیار فراتر از تسخیر عراق و تسلط بر منابع نفتی آن کشور می‌رود. مایکل کلر استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج هامپشایر و نویسنده کتاب "جنگ بر سر منابع" می‌گوید: "هدف از کنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج به معنای داشتن کنترل روی اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد."

دولت آمریکا از همان هنگام "شوک نفت" سالهای دهه ی 1970 به طور پیگیر و بی وقفه ای مشغول افزایش قدرت نظامی خود در منطقه خلیج فارس، ساختن پایگاههای نظامی، فروش اسلحه و بستن قراردادهای دو جانبه نظامی با رژیمهای محلی بوده است. اکنون برپایه این قدرت نظامی، دولت آمریکا آماده ی تحکیم قدرت خود در نقطه ای از جهان است که اهرم تعیین موازنه قدرت در چند دهه آینده خواهد بود. دولت بوش با کنترل خاک عراق، با یک ضربه خواهد توانست این طرح استراتژیک درازمدت را تحکیم بخشد. جیمز اکینز دیپلمات پیشین آمریکا می‌گوید: "این طرح مربوط به هنری کیسینجر است. فکر می‌کردم آن را کنار گذاشته اند اما آشکار است که دوباره در دستور کار قرار گرفته است."

آقای اکینز درس دشوار خود درباره سیاست نفتی دولت آمریکا را هنگام ماموریت سیاسی اش در کویت و عراق و آخر سر به عنوان سفیر آمریکا در عربستان سعودی، هنگام بحران نفت سالهای 1973-74 فرا گرفت. تاقچه ها و قفسه های منزل آقای اکینز در واشنگتن پر از ظروف سفالی ساخت خاورمیانه و دیوارهای آن پوشیده از یادگارهای آن منطقه و هدیه هایی است که طی سالها خدمت سیاسی در آنجا به دست آورده است. پس از گذشت سی سال، یادآوری رویارو شدن با این نظریه که ایالات متحده باید آماده ی اشغال کشورهای تولیدکننده نفت باشد، هنوز او را برآشفته میکند.

در سال 1975 هنگامی که آقای اکینز سفیر آمریکا در عربستان سعودی بود، مقاله ای زیر عنوان "تسخیر نفت عربها" در مجله "هارپر" به چاپ رسید. نویسنده آن با نام مستعار مایلز ایگنوتوس، به عنوان "پروفیسور ساکن واشنگتن و مشاور نظامی، با روابط خیلی نزدیک با مقامات بلندپایه سیاسی" معرفی شده بود. به نظر اکینز در این مقاله خطوط کلی اینکه "چگونه با تصرف مناطق نفت خیز کشورهای عربی و آوردن افرادی از تکزاس و اکلاهما برای اداره آنها میتوان مشکلات اقتصادی و سیاسی آمریکا را حل کرد" ترسیم شده بود. به طور همزمان شمار زیادی مقالات مشابه، در دیگر مجلات و روزنامه ها ظاهر شد. اکینز می‌گوید: "مطمئن بودم که ظاهر شدن این مقالات میبایست نتیجه القاء یک نظریه از سوی کسانی بوده باشد. ممکن نیست که هشت نویسنده با چنین نظریه ی عجیب و مشابیهی به طور همزمان و مستقل از هم ظاهر شوند."

اکینز در ادامه می‌گوید: "سپس مرتکب اشتباه وخیمی شدم و آن اینکه در مصاحبه تلویزیونی اظهار داشتم که هر کس چنین برنامه ای را پیشنهاد کرده است یا باید دیوانه باشد یا جنایتکار باشد و یا جاسوس اتحاد شوروی". اما او به زودی دریافت که طرح این نظریه در واقع زیر رهبری رئیس او یعنی هنری کیسینجر وزیر خارجه وقت صورت گرفته است. اکینز همان سال 1975 از وزارت خارجه اخراج گردید.

هنری کیسینجر در هیچ جایی اعتراف نکرده است که زمینه های فکری آن مقالات را فراهم کرده است. اما ضمن مصاحبه ای که همان سال 1975 با مجله "بیزنس ویک" انجام داد، با طرح این نظریه که از طریق "به راه انداختن جنگ سیاسی سهمگینی علیه کشورهای چون عربستان سعودی و ایران، و ایجاد بی ثباتی و حتی به خطر انداختن امنیت این کشورها، در صورت عدم همکاری با ما، میتوان قیمت نفت را پایین آورد"، آشکارا اما به طور ظریفی رهبران عربستان را تهدید کرد.

ایالات متحده تا سالهای دهه 1970 در منطقه خلیج فارس عملاً حضور نظامی نداشت. بنابراین تصور تسخیر و کنترل نفت آنجا خواب و خیالی بیش نبود. با این همه، از هنگام انتشار مقاله مایلز ایگنوتوس و چاپ همزمان مقاله ی مشابهی توسط رابرت تاگر استاد دانشگاه جانز هاپکینز و یکی از طراحان سیاسی دست راستی و افراطی، در مجله کامنتری، این نظریه مورد پشتیبانی گروهی از متفکرین افراطی و ستیزگر طرفدار اسرائیل بویژه محفل راست افراطی واپسته به دو نفر سناتور دموکرات یعنی هنری جاکسون و پاتریک موبناهان قرار گرفت. سرانجام مجموعه ی این طراحان سیاسی دست راستی به "محافظة کاران نو" (Neoconservative) معروف شدند و در زمان ریگان، چه در پنتاگون، چه در مراکز فکرسازی و چه محافل "پژوهش های سیاسی" دانشگاهی در دهه ی 1980 نقش بسیار پراهمیتی بازی کردند. اعضای این گروه که رهبری آن به دست ریچارد پرل رئیس کمیته ی بسیار قدرتمند سیاست گزاری های دفاعی در پنتاگون و پال ولفوویتز معاون کنونی وزیر جنگ آمریکا است، هم اکنون دهها مقام کلیدی در کاخ سفید، پنتاگون و وزارت خارجه در دست دارند. این گروه نزدیک ترین روابط را با دو نفر شخصیت کلیدی دولت یعنی دیک چینی معاون رئیس جمهور و دونالد رامسفلد وزیر جنگ آمریکا دارند. دو نفر اخیر از زمانی که در دهه ی 1970 هنگام ریاست جمهوری فورد در کاخ سفید کار میکردند روابط نزدیکی با هم داشته اند. این گروه همچنین هنگامی که دیک چینی حین جنگ اول خلیج در 1991 وزیر جنگ بود، دور او گرد آمده بودند.

در سراسر آن سالها و بویژه پس از جنگ خلیج نفوذ و حضور ارتش آمریکا در خلیج فارس و مناطق اطراف آن، از شاخ افریقا گرفته تا آسیای مرکزی به طور پیگیری رو به افزایش بوده است. حمله به عراق و تسخیر آن کشور توسط دولت آمریکا برپایه اقداماتی صورت میگیرد که قدم به قدم در عرض 25 سال اخیر توسط طراحان سیاسی و نظامی فراهم آمده است:

قدم اول: نیروهای ویژه آمادگی سریع (Rapid Deployment Force)
تلاطم های سیاسی سالهای 1973 و 1974 و به دنبال آن انقلاب 1979 در خاورمیانه موجب افزایش شدید بهای نفت به میزان 15 برابر در عرض یک دهه شد و این مسئله، خاورمیانه را دوباره و به طور جدی در مرکز توجه قرار داد. جیمی کارتر در سال 1980 خلیج فارس را عملاً منطقه ی زیر نفوذ ایالات متحده، بویژه در برابر گسترش نفوذ شوروی به آن منطقه اعلام کرد. او اعلام داشت: "بگذارید موضع خود را به طور مطلقاً آشکار بیان کنم. هر کوششی توسط هر نیروی خارجی برای به دست گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و چنین حمله ای با هر وسیله ممکن از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد." این سیاست بعدها به نام دکترین کارتر معروف شد. کارتر در پشتیبانی عملی از این تهدید نیروهای ویژه آمادگی سریع را به وجود آورد؛ واحد نظامی چند هزار نفره ای که در نزدیکی منطقه مستقر شده و در صورت بروز بحران میتواند سریعاً به خاورمیانه گسیل داده شود.

قدم دوم: فرماندهی مرکزی (Central Command)
در سالهای دهه 1980، در دوران ریگان، دولت آمریکا آغاز به فشار گذاشتن روی کشورهای منطقه خلیج فارس برای گرفتن پایگاهها و تاسیسات نظامی کرد. بدین سان نیروی ویژه آمادگی سریع به فرماندهی مرکزی یعنی فرماندهی نظامی جدیدی تبدیل شد که مسئول کنترل منطقه خلیج فارس و نواحی اطراف آن بود، از افریقای شرقی گرفته تا افغانستان. ریگان کوشش کرد "اتحاد استراتژیک" ضد شوروی مرکب از کشورهای ترکیه، اسرائیل و عربستان سعودی به وجود آورد. در سالهای دهه ی 1980 دولت آمریکا میلیاردها دلار اسلحه به صورت هواپیماهای جاسوسی آواکس، جنگنده های اف 15 و غیره به عربستان سعودی فروخت. در سال 1987، در اوج جنگ ایران و عراق نیروهای دریایی ایالات متحده، نیروی ضربتی مشترک خاورمیانه را برای حفاظت از کشتی های نفتکش به وجود آورد که کشتی های جنگی اش سراسر خلیج فارس را زیر کنترل خود میگرفت و بدین سان حضور نظامی نیروی دریایی آمریکا در خلیج را از سه یا چهار کشتی جنگی به ناوگان بزرگی مرکب از 40 ناو هواپیمابر، رزمنا و دیگر کشتیهای جنگی افزایش داد.

قدم سوم: جنگ خلیج

قبل از سال 1991 ایالات متحده قادر به قانع کردن دولتهای اطراف خلیج برای اجازه دادن به ارتش آمریکا برای حضور نظامی دائم در خاک آن ها نبود. عربستان سعودی، ضمن حفظ روابط نزدیک با ایالات متحده، آغاز به تنوع بخشیدن به روابط تجاری و نظامی خود کرد و هنگام ورود چاس فریمن سفیر آمریکا در اواخر دهه ی 1980 به این کشور، ایالات متحده از جهت فروش اسلحه به عربستان به مقام چهارم تنزل پیدا کرده بود. فریمن اظهار میدارد که حتی از جهت تجاری نیز بریتانیا، فرانسه و چین جای ایالات متحده را گرفته بودند. با آغاز جنگ خلیج این شرایط به کلی تغییر کرد. عربستان سعودی و دیگر دولتهای اطراف خلیج، دیگر با حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه مخالفت نمیکردند و در نتیجه نظامیان آمریکا، گروههای متعدد ساختمانی، دلالتان اسلحه، تیم های کمک نظامی با سرعت هر چه تمامتر روانه منطقه شدند. به قول چاس فریمن "جنگ خلیج، عربستان سعودی را دوباره روی نقشه ما قرار داد و روابط ما را که سخت فرسوده شده بود دوباره احیا کرد."

طبق آمار تهیه شده از سوی فدراسیون دانشمندان آمریکایی، در یک دهه ی بعد از جنگ خلیج، ایالات متحده 43 میلیارد دلار اسلحه و وسایل و ابزار نظامی همراه با پروژه های ساختمانی به عربستان سعودی فروخت. 16 میلیارد دیگر نیز به کویت، قطر، بحرین و امارات متحده عربی. پیش از عملیات "توفان صحرا" ایالات متحده، فقط در کشور دور افتاده ای چون عمان حق انبار کردن یا "استقرار موقت" مهمات جنگی داشت. پس از جنگ خلیج تقریباً همه ی کشورهای منطقه آغاز به مانورهای نظامی مشترک با آمریکا کرده و میهمان واحدهای نیروی دریایی و اسکادران های نیروی هوایی آن شدند، علاوه بر آن به دولت آمریکا اجازه ی استقرار نیروی نظامی دادند. ویلیام کوهن وزیر جنگ پیشین آمریکا در سال 1995 با غرور اظهار داشت: "حضور نظامی ما در خاورمیانه به طور چشمگیری افزایش یافته است."

عامل دیگری که حضور نظامی آمریکا در منطقه را شدت بخشید عبارت از تحمیل یک جانبه مناطق ممنوعه برای پرواز هواپیماهای عراقی در شمال و جنوب این کشور در سال 1991 بود که بیشتر توسط پایگاههای هوایی آمریکا در ترکیه و عربستان سعودی اعمال میگردد. کولین رابینسون عضو مرکز اطلاعات دفاعی که یکی از مراکز فکرسازی در واشنگتن است میگوید: "حضور نظامی آمریکا در اطراف پایگاههای نظامی اینچیرلیک در ترکیه برای کنترل شمال عراق و اطراف ریاض برای کنترل جنوب عراق به شدت گسترش یافت". مرکز فرماندهی هوایی عظیمی با پیشرفته ترین تکنولوژی با هزینه یک میلیارد دلار نزدیک ریاض در عربستان سعودی ساخته شد و در دو سال اخیر دولت آمریکا مخفیانه مشغول تکمیل مرکز فرماندهی دیگری در قطر بوده است. رابینسون اظهار میدارد: "مرکز فرماندهی واقع در عربستان، دارای چنان ظرفیتی است که بسیار فراتر از توان عربستان سعودی برای استفاده از آن می رود. این مسئله در مورد قطر نیز دقیقاً صدق میکند."

قدم چهارم: افغانستان

حمله به افغانستان - و جنگ بی پایان و بی مرز "علیه تروریسم" که منجر به حملات هوایی آمریکا به کشورهای یمن، پاکستان و دیگر جاها گردید - قدرت آمریکا در منطقه را تقویت کرده است. علاوه بر آن دولت توانسته است بودجه نظامی را به شدت افزایش دهد و از 300 میلیارد دلار در سال 2000 به 400 میلیارد دلار در سال 2003 برساند. بخش بزرگی از این بودجه - بیش از 60 میلیارد دلار - برای هزینه نظامی در منطقه خلیج فارس اختصاص داده شده است. تاسیسات نظامی اطراف خلیج از حیوتی در شاخ آفریقا گرفته تا جزایر دیه گو گارسیا در دریای هند گسترش داده شده اند. شبکه ای از پایگاه ها و ماموریتهای آموزش نظامی، حضور نظامی آمریکا را به اعماق آسیای مرکزی گسترش داده است. از افغانستان گرفته تا جمهوریهای ازبکستان و قرقیزستان، ایالات متحده پایگاههای خود را در جاهایی مستقر کرده که مدتها منطقه نفوذ روسیه بوده است. آسیای مرکزی با ذخائر نفت غنی و موقعیت استراتژیک پراهمیت اش، اکنون حلقه اتصال شرقی زنجیره ای به هم پیوسته ای از پایگاههای نظامی، تسهیلات نظامی و متحدان نظامی است که از مدیترانه و دریای سرخ تا اقصی نقاط آسیا گسترده شده اند.

قدم پنجم: عراق

برانداختن صدام حسین میتواند آخرین قطعه از یک طرح (پازل) باشد که قطعات یک امپراتوری آمریکایی را به هم متصل میکند. رابرت کیگان یک استراتژیست بلندپایه راست افراطی اخیرا به مجله آتلانتیک جورنال کانستی توشن گفته است: "امکان زیادی است که آمریکا پایگاه نظامی در عراق مستقر سازد." او میگوید: "احتمال دارد که ما نیاز به تمرکز نیروهای فراوانی در خاورمیانه برای مدتی طولانی داشته باشیم." و سپس ادامه میدهد: "هر وقت مشکل اقتصادی داشته ایم علت آن اختلال در عرضه ی نفت به ما بوده است. اگر نیروی نظامی در عراق داشته باشیم، دیگر اختلالی در جریان نفت به وجود نخواهد آمد."

رابرت کیگان و ویلیام کریستول از گردانندگان مجله "ویکلی استاندارد" و از بنیانگذاران پروژه ای هستند به نام قرن جدید آمریکایی، که مجمعی از افراطی ترین نظریه پردازان سیاست خارجی آمریکا است. از جمله طرفداران این دو، ریچارد پرل در پنتاگون، مارتین پرز ناشر مجله نیورپابلیک و جیمز وولزی رئیس سابق سازمان سیا است. اعضای وابسته به این گروه در دولت بوش عبارتند از دیک چینی، دونالد رامسفلد و پال ولفوویتز؛ لوئیس لیبی رئیس دفتر دیک چینی؛ الیوت ابرامز مسئول امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی، و زالمی خلیل زاد رابط کاخ سفید با اپوزیسیون دولت عراق هستند. گروه کیگان که از طریق شبکه درهم پیچیده ای با دیگر گروههای راست افراطی و سازمانهای طرفدار اسرائیل در رابطه است، مجموعه ای از نظریه پردازان را نمایندگی میکند که پیوند ایدئولوژیک شان در زمان ریاست جمهوری نیکسون و فورد قوام یافت.

به نظر آقای اکینز که به تازگی از سفر عربستان برگشته است، چهره ی اعضای این تیم کاملا آشنا به نظر میرسد. اینان مجموعه ای از افراداند که درصد پیاده کردن برنامه ای هستند که خطوط کلی آن در سال 1975 ترسیم شده بود. او میگوید: "وقتی که عراق را تصرف کردیم کار آسان تر خواهد شد. کویت از قبل مال ما بوده است. قطر و بحرین هم مال ما بوده اند. بنابراین صحبت بر سر عربستان است و در آن صورت امارات متحده عربی نیز به دستمان خواهد افتاد."

تابستان گذشته، ریچارد پرل با دعوت از لارنت مورایک، استراتژیست موسسه فکرسازی راند Rand برای سخنرانی در حضور هیئت سیاست گزاری دفاعی - کمیته ای مرکب از مقامات سابق و بلندپایه دولت و ژنرالهای ارتش که با طرح نظرات سیاست عمومی جهانی برای پنتاگون نقش مشورتی دارد - موقعیتی فراهم کرد تا نگاهی گذرا به شیوه تفکر محفل همکارانش انداخته شود. هنگامی که توصیه های مورایک به این هیئت - که در پشت درهای بسته ایراد شد - به بیرون درز پیدا کرد، توفانی از انتقاد برپا کرد. او عربستان سعودی را به عنوان جرثومه فساد قلمداد کرده و پیشنهاد کرده بود که خاندان سعودی یا باید برانداخته شده و یا جابجا شوند. پیشنهاد دیگرش اشغال میدانهای نفتی عربستان توسط نیروهای نظامی ایالات متحده بود. سرانجام هنگامی که موسسه "راند" دریافت که نظرات مورایک بیش از اندازه بحث انگیز است عذر او را خواست.

مورایک بخشی از مکتب فکری در واشنگتن است که عقیده دارد تقریبا همه ی کشورهای اطراف خلیج فارس، کشورهای بی ثبات و از کار افتاده اند و فقط ایالات متحده دارای قدرت لازم برای سازمان دادن و تجدید ساختار آنها است. طبق این دیدگاه سیستم انتقال اسلحه به این کشورها و استقرار پایگاه نظامی در آنها، زیر ساخت حاضر و آماده ای را برای اشغال این کشورها و تسلط بر میدانهای نفتی شان فراهم میآورد.

رابرت ابل مدیر برنامه انرژی مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی، یکی از مراکز فکرسازی واشنگتن که هنری کیسینجر، جیمز شلزینگر وزیر دفاع و رئیس سابق سازمان سیا، زیگینو برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر از جمله مشاوران آن هستند، میگوید: احتمال دارد که وزارت دفاع آمریکا برنامه احتیاطی برای اشغال عربستان داشته باشد. و سپس ادامه میدهد: "اگر اتفاقی در عربستان سعودی روی دهد؛ اگر خاندان سعودی برانداخته شود و یا آنها تصمیم بگیرند شیر نفت را ببندند ما باید به آنجا حمله کنیم."

ابل که از مأمورین سابق سازمان سیا است، دو سال پیش، ناظر بر انجام پروژه ای از سوی مرکز مطالعات استراتژیک بود که توسط گروهی شامل چند نفر از اعضای

کنگره آمریکا و نمایندگان از سوی شرکت‌های نفتی اکسون - موبیل، آرکو، بریتیش پترولیوم، شل، تکزاکو و موسسه امریکن پترولیوم انجام گرفت. گزارش این گروه مطالعاتی زیرعنوان "ژئوپلیتیک انرژی در قرن بیست و یکم" به این نتیجه گیری رسیده بود که جهان برای سال‌های طولانی خود را متکی به کشورهای تولیدکننده نفت خواهد یافت؛ کشورهایی که دچار بی ثباتی اند و کشاکش و جنگ لاجرم در مناطق آنان شعله خواهد کشید. ابل میگوید "نفت ماده ای پر اهمیت و مورد توجه است. نفت منبع انرژی برای نیروهای نظامی، منبع ثروت ملی و پشتوانه قدرت سیاسی در سطح جهان است. نفت دیگر یک کالای معمولی نیست که در محدوده ی سنتی قوانین عرضه و تقاضا، خرید و فروش شود. به عکس نفت به عامل تعیین کننده ی قدرت، امنیت ملی و برتری جهانی بدل شده است."

منطقه خلیج فارس گرچه اکنون هم اهمیت حیاتی دارد، اما اهمیت استراتژیک آن در 20 سال آینده احتمالاً به طور تصاعدي بالا خواهد رفت. تقریباً از هر سه بشکه نفت ذخیره ای جهان یک بشکه اش زیر خاک دو کشور قرار دارد: عربستان سعودی (با 295 میلیارد بشکه ذخائر مسلم) و عراق با (112 میلیارد). این ارقام نشان دهنده حداقل ذخائر موجود در عراق است چرا که هنوز در آن سرزمین ذخائر کشف نشده ای موجود است که طبق برآورد دولت آمریکا ممکن است حاوی 432 میلیارد بشکه نفت باشد.

با کاهش سریع ذخائر نفت در بسیاری از مناطق جهان بویژه در ایالات متحده و دریای شمال، نفت عربستان سعودی و عراق جنبه ی پراهمیت تری به خود میگیرد؛ واقعیتی که صریحاً در سند سیاست انرژی ملی دولت آمریکا که در سال 2001 توسط یک هیئت پژوهشی انتشار یافت، منعکس گردیده است. طبق این سند خلیج فارس تا سال 2020 بین 54 تا 67 درصد از نفت خام جهان را فراهم خواهد کرد و این منطقه را به بخشی از "منابع حیاتی ایالات متحده" بدل خواهد کرد. به گفته دانیل باتلر تحلیل گر بازار نفت در موسسه مدیریت اطلاعات انرژی ایالات متحده (ESA) ظرفیت تولیدی نفت عربستان از میزان کنونی 9/4 میلیون بشکه در روز به 22/1 میلیون بشکه در روز خواهد رسید. به گفته آقای باتلر عراق که در سال 2002 فقط 2 میلیون بشکه در روز تولید کرد، تا سال 2020 به راحتی بیش از 10 میلیون بشکه در روز تولید خواهد کرد.

استراتژیست های دولت آمریکا در درجه اول نگران ذخائر نفتی خود آمریکا نیستند. اکنون چند دهه است که ایالات متحده کوشش کرده است منابع تهیه نیازهای انرژی خود را تنوع بخشد. کشورهای تولیدکننده نفت مانند ونزوئلا، نیجریه، مکزیک و دیگر کشورها از این جهت برای آمریکا اهمیت بیشتری پیدا کرده اند. اما برای کشورهای اروپایی غربی، ژاپن و قدرتهای صنعتی در حال رشد شرق آسیا، نفت خلیج فارس اهمیت درجه اول دارد. هر کشوری که بر این منابع کنترل داشته باشد، اهرم قدرت جهانی را در چند دهه آینده کنترل خواهد کرد. آقای باتلر خاطرنشان میکند که اکنون دو سوم نفت خلیج راهی کشورهای صنعتی غرب میشود. طبق بررسی شورای اطلاعات ملی وابسته به سازمان سیا تا سال 2015 سه چهارم نفت خلیج روانه ی آسیا و بویژه چین خواهد شد. طبق گزارش گروه تحقیقاتی مرکز مطالعاتی استراتژیک و بین المللی که زیر نظر آقای ابل فعالیت میکند، اتکاء هر چه بیشتر چین به نفت خلیج ممکن است موجب گردد که این کشور روابط نظامی و سیاسی نزدیکتری با کشورهای چین عراق و ایران برقرار کند. آقای ابل میگوید: "آنها (چینی ها) در منطقه خلیج منافع سیاسی مغایر با ما دارند. به نفع ماست که برای نفت رقیب دیگری (آمریکا) در آن منطقه باشد."

دیوید لانگ دیپلمات سابق آمریکا در عربستان سعودی و رئیس بخش خاورمیانه اداره اطلاعات و پژوهش وزارت خارجه آمریکا در دوران ریگان، شیوه برخورد جورج دبلیو بوش را با فلسفه دربار ماهان استراتژیست نظامی قرن 19 تشبیه میکند. دربار ماهان طرفدار کاربرد قدرت نیروی دریایی برای ایجاد یک امپراتوری آمریکایی بود. او میگوید دولت کنونی "میخواهد اراده ی خود را بر جهان تحمیل کند. این یک جهان بینی و یک موضع گیری ژئوپلیتیک است. نظر گردانندگان دولت این است که ما نیاز به تسلط بر منطقه داریم."

قدرت آمریکا در منطقه خلیج تا دهه ی 1970 توسط شرکت‌های نفتی به رهبری اکسون، موبیل، شوران، تکزاکو و گلف نمایندگی میشد و همه درگیر رقابت سخت با شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم و شرکت هلندی - انگلیسی شل بودند. اما از اوایل دهه ی 1970، عراق، عربستان سعودی، و دیگر کشورهای خلیج صنایع نفت

خود را ملی کرده و شرکتهای دولتی برای اداره چاههای نفت، خطوط لوله نفت و تاسیسات تولید نفت برپا ساختند. این کار نه تنها قدرت ایک را افزایش داد و این سازمان را قادر به افزایش قیمت نفت کرد بلکه هیئت حاکمه آمریکا را نیز دچار هراس کرد.

امروزه شمار فزاینده ای از استراتژیستهای واشنگتن خواهان رویارویی مستقیم دولت آمریکا با صنایع نفت ملی در کشورهای تولیدکننده نفت بویژه در منطقه خلیج فارس اند. موسسات فکرسازی چون، امریکن انترپرایز، بنیاد هریتیج و مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی، صحبت از خصوصی کردن نفت عراق میکنند. برخی از این نظریه پردازان جزئیات طرح هایی را مطرح کرده اند که چگونه عراق، عربستان سعودی و دیگر کشورها را بتوان از طریق زور وادار کرد به شرکتهای خارجی اجازه ی سرمایه گذاری مستقیم در صنایع نفت این کشور دهند. دولت جورج بوش خیلی مواظب بوده است که صحبت زیادی درباره اینکه سرنوشت صنایع نفت عراق چه خواهد شد، نکند. اما مقامات وزارت خارجه مذاکرات مقدماتی با اپوزیسیون عراقی به عمل آورده اند و در گزارشات آمده است که پنتاگون درصدد استفاده از لاقل بخشی از درآمد نفت عراق برای مخارج اشغال آن کشور است.

راب سبحانی یکی از مشاوران شرکتهای نفتی در کنفرانس برگزار شده از سوی امریکن انترپرایز در پاییز گذشته در واشنگتن اظهار داشت: "یکی از مشکلات عمده منطقه خلیج فارس این است که وسایل تولید در دست دولتهاست" او خاطرنشان ساخت که چند شرکت نفت آمریکایی هم اکنون مشغول مطالعه ی امکان خصوصی سازی در منطقه خلیج فارس هستند. آقای سبحانی استدلال میکند که برچیدن شرکتهای نفت دولتی میتواند تغییرات سیاسی نیز به منطقه تحمیل کند. او با اذعان به اینکه کشورهای عربی در برابر این پیشنهادهای مقاومت خواهند کرد اظهار داشت: "زمانی لیبرال دمکراسی آغاز خواهد شد که وسایل تولید از دست دولتها بیرون آید. این کار البته نیاز به تبلیغ زیاد و اقناع شدید دارد."

اینکه کدام شرکتهای نفتی بر ذخائر نفت عراق مسلط خواهد شد مورد بحث فراوان است. امکان زیادی وجود دارد که بعد از جنگ قراردادهایی که شرکت نفت دولتی عراق با شرکتهای نفتی اروپایی، روسی و چینی امضا کرده است فسخ شوند و شرکتهای نفتی آمریکایی جای آنها را بگیرند. آقای اکینز میگوید: "برنامه آنها خصوصی کردن شرکتهای نفت ملی و تقسیم غنائم نفتی عراق میان شرکتهای نفت آمریکایی است. شرکتهای نفتی آمریکایی سودبرندگان اصلی این جنگ خواهند بود."

حکومت گران آینده بعد از صدام دقیقا در همین راستا فکر میکنند. احمد چلبی رهبر کنگره ملی عراق - گروهی مرکب از اشراف و ثروتمندان عراقی که بعد از سقوط حکومت دست نشانده عراق در سال 1958 به خارج فرار کردند - میگوید: "شرکتهای نفت آمریکایی سهم بزرگی در ذخائر نفت عراق خواهند داشت. آقای چلبی ضمن سفر خود به واشنگتن در پاییز گذشته لاقل با نمایندگان سه شرکت نفتی عمده آمریکا ملاقات داشت که ضمن آن کوشش کرد پشتیبانی آنها را نسبت به خود - و برانداختن دولت عراق - جلب کند. ملاقاتهای مشابهی میان عناصر اپوزیسیون عراقی و شرکتهای نفتی ایالات متحده در اروپا صورت گرفته است.

جرالد بیللی که تا سال 1997 سرپرست عملیات شرکت نفت اکسون در خاورمیانه بود میگوید: "اپوزیسیون عراقی به ما مراجعه کرده و میگوید: "اگر اجازه دهید ما دوباره به عراق برگردیم نفت آن کشور مال شما خواهد بود." همه ی شرکتهای نفتی عمده آمریکا در پاریس، لندن، بروکسل و خیلی جاهای دیگر با آنها ملاقات داشته اند. همه بر سر به دست آوردن مقام دولتی در حال رقابت با هم هستند. این چیزها را نمیتوان نادیده گرفت اما باید با احتیاط با آنها برخورد کرد. از سویی نمیتوان منتظر نشست تا فرصت از دست برود."

اما از سویی دیگر طبق گفته بسیاری از متخصصان شرکتهای نفت مقامات وزارت خارجه، شرکتهای نفت نگران پیامدهای جنگ هستند. روسای شرکتهای نفت از آن ترس دارند که جنگ باعث ناآرامی و اغتشاش در منطقه شود و کشورهای عربی را علیه غرب و کمپانی های نفتی غرب برانگیزد. از سویی دیگر اگر حمله آمریکا به عراق با موفقیت همراه باشد این شرکتها میخواهند هنگام تقسیم غنائم حضور داشته باشند. دیوید لانگ یکی از دیپلماتهای پیشین میگوید: "از یک سو ترس و از سویی دیگر طمع وجود دارد."

ابراهیم اویس، متخصص امور خاورمیانه در دانشگاه جورج تاون، مشاور نفتی شرکتهای بریتیش پترولیوم و اکسیدنتال و کسی که اصطلاح "پتrodلار" را ابداع کرد و شاهد مانورهای محتاطانه شرکتهای نفتی در این زمینه بوده است میگوید: "میدانم که شرکتهای نفت از عواقب این جنگ بیمناک هستند و اصلا مطمئن نیستند که این کار بهترین منافع آنها را دربرخواهد گرفت."

آن جویس دبیر شورای سیاستهای خاورمیانه که به طور خصوصی با مقامات بالای شرکت اکسون به گفت و گو نشسته است میگوید: "آشکار است که بسیاری از مدیران صنعت نفت از اینکه پیامدهای درازمدت این جنگ در منطقه خلیج چه خواهد بود "ترس دارند" - بویژه اگر تشنج در منطقه از کنترل خارج شود. او اضافه میکند: "آنها این جنگ را یک ریسک بزرگ میدانند و معتقدند که سرتاپا یک رسوایی بزرگ است. علت ترس آنها این است."

13 اپریل 2003